

## بار دیگر « رستم و سهراب »

چرا جواب نمی‌دهم ؟

خوانندگان ارجمند به خاطر دارند که در شماره های ۲ و ۳ و ۴ همین امسال مجلهٔ یغما نقدی از این جانب بر « رستم و سهراب بنیاد شاهنامه » انتشار یافت . به این نقد پاسخی داده شده است ، در جزوه‌ای به امضاء آقای مهدی قریب . (۱) به سه علت از دادن جواب به این « جزوه » خود را معذور می‌بینم :

یکی آن که خوانندگان از تکرار مطلب ملول خواهند شد . مقالهٔ من در این باره به قدر کافی دراز بود ؛ اکنون از نو بازگشتن بر سر بعضی ابیات ، و مراجعه دادن به این شماره یا آن متن ، و پیچیدن مجدد بر کلمه یا اصطلاحی ، خالی از این احتمال نیست که موضوع را به کلی از لطف بیندازد .

دوم آن که درست است که جزوه به امضاء آقای مهدی قریب است ، اما قرائن متعدد حاکی است که مبتکر و ناشر اصلی آن « بنیاد شاهنامه » است و مضمون آن با تشویق و تصویب و همکاری استاد مینوی به قلم آمده ، بنابراین چرا من خود را ملعبهٔ چیزی بکنم که هویت دو گانه ای دارد ، و ماهیتش درست روشن نیست ؟ سوم آن که محتوای جزوه بیشتر به ادای تکلیف شبیه است تا به بحث مستدل ، مقداری تکرار همان نکته هائی است که قبلا به صورت حاشیه یا پاورقی در رستم و سهراب چاپ بنیاد آمده بود و جای حرف در آنها بود ، و مقدار دیگرش تفسیر بر همان حرف ها .

آقای مهدی قریب کارمند و حقوق بگیر بنیاد شاهنامه اند ، و چه بسا تنظیم این جزوه نیز جزو وظایفی بوده است که در بنیاد بر عهدهٔ ایشان گذارده می‌شود .

تنها آن چه در این میان مایه حیرت است این است که چگونه استاد مینوی توقع نفرمودند که چیز محکم تری از زیر دست جواب دهنده بیرون آید، تا مبادا آنگونه باشد که مصداق « سخت تر شد بند من از پند تو » قرار گیرد.

نویسنده جزوه اگر آقای قریب باشد، در استعداد او تردید ندارم، لیکن با تأسف تمام می گویم که نسبت به صدق گفتار و امانت او به همان اندازه خوشبین نیستم، و هم اکنون خواهم گفت چرا:

از همان صفحه اول جزوه، خواننده احساس می کند که با « تمهید چینی » و عبارت های حساب شده روبروست که حاکی از رندی ساده لوحانه ای است. از جمله نوشته اند:

« آقای اسلامی در نظریات خویش جز در چند مورد، در بقیه به راه خطا رفته است ... »

این، البته دروغ مصلحت آمیزی است، چنان کلان، که نمی شود تصور کرد که حتی گوینده اش هم باوراندن آن را باور داشته باشد. خوانندگان یغما می دانند که من در نقد خود حدود نود نکته بر رستم و سهراب بنیاد شاهنامه گرفتم. (۲۳) در زمینه متن و مقایسه آن با چاپ مسکو، ۵۹ راجع به شرح لغات و توضیح آیات و ۸ در مورد مقدمه)، اما مواردی که نویسنده جزوه کوشیده اند تا آنها را رد کنند، شانزده قلم است، و اگر هم فرض کنیم که همه آنها درست می بود، باز تکلیف هفتاد و چهار قلم بقیه چه می شود؟ آیا این است معنی چند مورد؟

و اما این شانزده قلم رد شده هم، سوای يك مورد (بیت ۷۱۷) که درباره آن توضیحی دارم، بقیه به هیچ وجه مورد قبول من نیست. منظورم این نیست که آن چه در نقد خود نوشته ام خالی از عیب است، هرگز! من خود در تأملی دیگر توضیح مربوط به آیات ۲۰۸ و ۳۸۰ و ۵۷ و ۷۱۷ و ۱۸۷ و ۲۶۷ و ۷۲۶ را (که در این جزوه از آنها یاد نشده مگر یکی) ناقص یا نارسا یا اشتباه یا قتم واکردستاوز

دیگری پیش آمد بر سر آنها بازخواهم گشت. از این هفت مورد که بگذریم، نسبت به بجا بودن ایرادهای خود تا این لحظه اطمینان دارم، مگر آن که کسی بر رد بعضی از آنها دلیل قابل قبولی بیاورد که با منت خواهم پذیرفت.

و اما راجع به این هشتاد و سه مورد بقیه هم باز توضیحی دارم: قسمت اول (شماره اردیبهشت) ناظر به مقایسه‌ای میان رستم و سهراب متن بنیاد و متن مسکو بود. در این قسمت هرگز با قاطعیت نگفته‌ام که این متن درست و آن دیگری غلط است، هیچ کس نمی‌تواند چنین قضاوتی بکند. من فقط ترجیح خود را از يك ضبط بر دیگری بیان کردم و دلیلش را آوردم. راجع به بقیه، فقط مورد را عرضه کردم، یعنی دلائل له و علیه و فروض مختلف را در نظر گرفتم و کوشش داشتم که هیچ حرفی بی حجت زده نشود.

شعر اگر سر و بن و معنا نداشت از دو حال خارج نیست. یا ما از آن بریده شده ایم و آن را در نمی‌یابیم، و یا دستخوش تحریف گردیده، و در هر يك از دو حال باید دلائل خاص آن را پیدا کرد.

حسن اعتقاد نسبت به نسخه قدیم تر محفوظ، ولی اگر بیت بی معنایی در آن بود ما نباید خود را مکلف بدانیم که به هر قیمت شده توجیهی برای آن دست و پا کنیم. شعور انسان از نسخه کهنه قابل احترام تر است: فی المثل در نظر ناچیز من پذیرفتنی نیست که دو مصراع «پرشک هژبر و پلنگان منم» و «ستوده (به جای ستاده) به فرمان و رای توایم» توجیه پذیر باشند. و این جا اگر گفتم «ز پشت هژبر و پلنگان منم» بهتر است، بدان معنا نیست که آن را حتماً جاری شده از قلم فردوسی می‌دانم، بدان معناست که لااقل دارای معنایی است و ظاهر هر چند آن مشکوکی هم ندارد که مجوز مردود بودنش باشد.

بر گردیم به جزوه بنیاد شاهنامه، همان گونه که اشاره کردم آقای قریب در «دفاعیه» خود راه سالمی در پیش نکرفته، بدین معنی که از تناقض گوئی و احياناً توسل به سفسطه و تحریف برکنار نمانده‌اند.

اینکه بعضی حرف‌های من در این جزوه ناتمام و ابتر نقل شده، یاد درست استنباط نشده (به عمد یا سهو) به آن کار ندارم. از همه بدتر آنجاست که حرفی را نژده بودم و گفته‌اند که زده‌ام.

مثلا نوشته شده (ص ۱۳ جزوه) که من نظر آقای مینوی را در باب الحاقی بودن دویبت (۸۸۶ و ۸۸۷) رد کرده‌ام، و حال آنکه هرگز چنین چیزی نبوده. برعکس توی پراترز گذارده‌ام (چه الحاقی باشند و چه نباشند) (۱) (ص ۱۶ شماره ۲ یغما)

به من نسبت داده شده است که «حذف قسمت پس داده شدن زور رستم و ماجرای ژنده رزم را مجاز ندانسته» ام (ص ۱۹ جزوه)؛ که باز درست نیست. من هرگز حرفی از پس داده شدن زور رستم به میان نیاوردم و در الحاقی بودنش هم شك ندارم. مورد ژنده رزم هم بعنوان مثال پیش آوردم و حتی تصریح کردم «درست است که چند بیت اول مربوط به ژنده رزم، یعنی فرستاده شدنش از جانب همینه، الحاقی می‌نمایند» (ص ۳۵ شماره ۱۴ یغما)

به من ایراد شده است که چرا گفته‌ام «این ده پانزده هزار ابیات الحاقی از شاهنامه طرد می‌شوند» و حال آن که نمی‌شوند.

باز در این جا مسخ نظر من شده است. حرف من این بود که قبل از طرد این ده پانزده هزار ابیات الحاقی نمای باید دلائلش روشن شود که چرا اصولا اینها وارد شاهنامه شده‌اند (ص ۳۵ شماره ۴ یغما) نویسنده جزوه سر کلمه طرد میچ مرا گرفته که ما آنها را طرد نکرده‌ایم در انتهای کتاب ضبط کرده‌ایم (منظور من از طرد خارج کردن از متن اصلی بود). آنچه من گفتم ربطی به این جواب نداشت و دفاعی هم از الحاقی‌ها نداشتم.

برای اثبات وقوع پیوند ازدواج میان رستم و همینه (که آقای مینوی

۱ - دویبت اینها هستند :

بیالودی آن خنجر آبگون  
بر اندام تو موی دشنه شود

هر آنکه که تشنه شدستی به خون  
زمانه به خون تو تشنه شود

مخالف آن هستند) من پنج دلیل آوردم. ولی ایشان همه را رها کرده و یکی را گرفته‌اند که: بلی، اگر مهراب کابلی مخالف با ارتباط دخترش با زال بود، علت سیاسی داشت نه ناموسی، که این ادعا هم تازه نادرست است (۱) (آیامفهوم مخالف آن این می‌شود که ولو مهراب می‌فهمید که زال پیش از زناشویی رفته توی قصر دخترش و با او خلوت کرده چشمش را بهم می‌گذاشت).

نظیر همین خلط مبحث در مورد «پهلوان یگانه» شده است. من از دو جهت بر استنباط استاد مینوی ایراد داشتم: یکی مفهوم پهلوان یگانه و دیگری آئین جنگ به انبوه (ص ۴۵ و ۴۶ یغما) با این حال، نویسنده جزوه می‌نویسند که دلائل من در تأیید نظر آقای مینوی بوده است، نه تکذیب آن!

با ذکر این موارد منظور این بود که خوانندگان با نحوه برداشت و امانت نویسنده جزوه آشنا شوند. راجع به بقیه نکات مورد اشاره ایشان در این جا حرفی نمی‌زنم (ایات ۵۷۸ و ۷۰۴ و ۶۵۵ و ۷۱۷ و ۸۸۴ و ۲۶۵ و ۳۱۵ و ۳۰۹ و ۷۸۲ و ۷۲۶ و ۷۳۴). خوانندگان که کنجکاوی و حوصله داشته باشند می‌توانند آن جزوه را به دست آورند و موارد را با مقاله من مقایسه کنند و یا مشت را نمونه خردار بگیرند؛ ولی این احتمال هست که در آینده، نه به این مناسبت، بلکه به مناسبت دیگری بعضی از این ایات را از نو مطرح کنم، زیرا دوست گرامی ما آقای دکتر فتح الله مجتبائی تعدادی از این موارد را اخیراً در مجله سخن به شرح گذاشته‌اند و من ضمن تحسین مقاله ایشان چون با بعضی از نظریات ایشان نمی‌توانم موافق باشم، شاید نظر خود را روزی بر قلم بیاورم.

گفتم که فقط با يك قلم ایراد آقای قریب موافق بودم و آن بیت ۷۱۷ است.

۱ - مهراب نزد زنتش تصریح می‌کند:

هم بیم جان است و هم جای ننگ

چرا باز داری سرم را ز جنگ؟

چاپ مسکو، بیت ۸۲۶ داستان منوچهر

به مستی رسید این از آن، آن از این چنان تنگ شد بر دلیران زمین  
 من بجای مستی کلمه سستی را که بر وفق ضبط مسکواست ترجیح داده بودم؛  
 ولی بعد، با تأملی دیگر از نظر خود عدول کردم. چون نمی‌خواهم این مطلب از  
 این مفصل تر شود، دلائل خود را را راجع به این بیت و کلمه مُست و مستی در  
 جای دیگری خواهم آورد.

\*\*\*

بنیاد شاهنامه باید خوشوقت باشد که نخستین نشریه او بحث‌های متعددی  
 را در مطبوعات برانگیخته است. کم‌کتابی از آثار ادبی قدیم، به اندازه رستم و  
 سهراب توجه دقیق و چند تنه و چند جانبه به سوی خود جلب کرده و اینهمه خدمتگزار  
 بی مزد و منت داشته است. (۱) اما باید مفهوم موضوع را آن گونه که هست درک  
 کرد (۲) این نشانه حسرتی است برای دریافت حقیقت (لا اقل در وجدان ناآگاه)، نه تنها  
 از لابلای گرد قرون، بلکه از لابلای کردی که هم اکنون نیز بر زندگی مانسته؛  
 دستاویز برای یافتن چراغی و راهی و رهایی، و این نیز باید به آزمایش برسد  
 که ما تا چه اندازه از لحاظ قوت اخلاقی شایسته روبرو شدن با شاهکارهای گذشته  
 خود هستیم؛ چه، دست و پنجه نرم کردن با آثار بزرگی، گذشته از دانش و خبرگی،  
 قوت اخلاقی نیز می‌خواهد؛ اگر نکوئیم خویشاوندی روحی.

باید امیدوار بود که داستان رستم و سهراب، با همه کوچکی حجم، هم اکنون  
 گشاینده راه باشد، و آزمونی قرار گیرد برای سفر به قلب شاهکارها.

از بنیاد شاهنامه که يك دستگاہ جدی است و وظیفه مهمی بر عهده اش نهاده  
 شده است این توقع می‌رود که راجع به نقدهای معقول رستم و سهراب، جزء جزء  
 و بصراحت اظهار نظر کند؛ شأن چنین دستگاهی نیست که خود را پشت سپر  
 چوبین این و آن پنهان دارد. شاهنامه کتابی است متعلق به همه مردم ایران، و کسانی

۱ - یکی از آنان منم، که به رنج و خرج و دشنام شنیدن در افتادم. (مجله یمن)

۲ - نه با تمبیری که بوی زمخت تبلیغ از آن بیاید.

که آن را خواننده و دوست داشته‌اند، حق دارند که نسبت به سر نوشت آن ذی‌علاقه باشند، و چون بنیاد شاهنامه هزینة خود را از خزانه مملکت می‌گیرد، مکلف است که خود را جوابگو و مسئول بداند. حتی اگر کتابی چندین بر ابر حجم متن رستم و سهراب در پیرامون آن تدوین شود ارزش دارد؛ چه، ظرفیت و قابلیت ما را در برخورد با فرهنگ گذشته خود می‌آزماید، و از قدیم گفته‌اند «یک ده آباد بهتر از صد شهر خراب»

جزوه بنیاد شاهنامه مرا وادار به نوشتن این چند صفحه کرد. نویسنده در پایان نوشته خود با لحنی شکوه‌آلود «که مسلمانی نیست!» شکایت کرده‌اند که مجله یغما و نکین از چاپ مقاله ایشان خودداری ورزیده‌اند، و با چند کنایه و چند علامت تعجب کوشیده‌اند تا این واقعه را خیلی مؤلم و مرموز جلوه دهند؛ که البته جنبه خنده‌آورش بیشتر از حزن‌انگیزیش است. اگر آقایان صاحبان یغما و نکین لازم بدانند خود جواب این «چرای بزرگ» را خواهند داد؛ و اما چون گویا آقای استاد مینوی هم به همین علت از یغما مکدر شده‌اند، به‌جا خواهد بود که چرای ایشان را با نقل عبارتی از خود ایشان که هشت سال پیش در همین مجله نوشتند، جواب گویم، و آن این است: «آنچه نباید چاپ شود، اعتراضات از روی تعصب است» (۱).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی